

# پژوهشی در طبقات اجتماعی و آسیب شناسی عصر غزنوی و سلجوقی از خلال آثار ناصر خسرو و سنایی

کبری نودهی \*

## چکیده

بی تردید ملت‌ها طی قرن‌های متمادی به مقتضای وضع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی فراز و فرودهایی بسیار را تجربه کرده‌اند. قرآن کریم به سقوط و سر در نشیب آمدن ملل و اقوام گوناگون چنین اشاره کرده: «و هنگامی که خواستیم ملتی را نابود کنیم به ثروت‌مندان و خوش‌گذرانان فرمان می‌دهیم (وقتی که آن‌ها تمرد کردند) و به فسق و فجور سرگرم شدند، حکم قطعی خداوند در حقشان نفوذ یافته، نابودشان خواهیم کرد.» (اسراء / ۱۶) با توجه به مفهوم این آیه، هنگامی که جامعه فاسد شد، فساد در تمامی طبقات، روابط و مناسبات اجتماعی رسوخ یافته، هیچ چیز از گزند آن در امان نخواهد بود. در چنین شرایطی، ناامنی در ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی و اجتماعی پدید می‌آید و کلیه این ساختارها به جای تعامل و پیوند با یکدیگر در تقابل و تضاد با هم قرار گرفته، کارکردی مطلوب نخواهد داشت. این جاست که وجود روشن‌گران و منتقدان اجتماعی، نمودی خاص می‌یابد که با آگاه کردن آحاد ملت از طریق نشان دادن و انتقاد از تباهی‌ها و فسادها و نابکاری‌ها نقشی مهم در واداشتن افشار مختلف اجتماعی به تحرک در برابر زشتی‌ها و کاستی‌ها و کج‌اندیشی‌ها ایفا می‌کنند. نقد و تحلیل طبقات اجتماعی از دیدگاه ناصر خسرو و سنایی به عنوان شاعران روشن‌گر و منتقد از اهداف نگارش این مقاله بوده است.

## کلید واژه

ناصر خسرو - سنایی - انحطاط - نکوهش - فساد - نقد.

---

\* دانش‌جوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی - واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران.

## مقدمه

سده‌های پنجم و ششم هجری در ایران به لحاظ تاریخی از اهمیتی خاص برخوردار است. تسلط ترکان غزنوی و سلجوقی در قرن‌های مذکور، فضایی ناسالم و بسته در ایران ایجاد کرد. دستگاه‌های اجرایی مملکت به جای اصلاح امور جامعه و مبارزه با ظلم و فساد، خود در عمق تباهی و ستم غوطه ور بودند و تنها چیزی که برای آن‌ها اهمیت نداشت اصلاح امور و بهبود وضع زندگی مردم بود. در چنین اوضاعی، دست لشکریان و اراذل و اوباش به جان و مال و ناموس مردم باز و بازار خرافات و جادوگری پر رونق و اختناق فضای حاکم بر جامعه، سخنان بازگو کننده حقیقت را بر نمی‌تابید.<sup>۱</sup> مالیات‌ها و خراج‌هایی سنگین که بر مردم بیچاره تحمیل می‌شد وضع را از آن‌چه بود، بدتر می‌نمود. الگوهای رفتاری جامعه چنان دگرگون شده بود که هنجارها و ارزش‌ها، جای خود را به ناهنجاری‌ها و ضد ارزش‌ها داد و تشخیص حق از باطل دشوار گشت و در شرایطی که عده‌ای به گوشه‌انزوا خزیدند و سکوت اختیار کردند، دسته‌ای دیگر از اهل ادب و هنر سعی کردند که دردهای جامعه را بازگو کنند. این گونه بود که در آشفته بازار رقت انگیز ایران - در سده‌های مورد بحث - شاعرانی حکیم و فرزانه چون ناصر خسرو و سنایی در عرصه ادب پارسی ظهور کردند. نگاه اجمالی به اشعار آنان گویای واقعیت‌های تلخ و انکار ناپذیر تاریخ سده‌های مذکور است. اخلاق منحط جامعه ایران در این دوران به گونه‌ای بود که زشتی و ناپسندی از فحش و گستاخی رخت بر بسته بود و پرده دری و بی‌ارزمی امری متداول و معمول بود و پیداست که در این اوضاع، گویندگانی چون ناصر خسرو و سنایی نیز از بکار بردن الفاظ رکیک و زشت ابا نمی‌کردند. سعی نگارنده در این مقاله بر آن است تا دیدگاه این دو شاعر گرانمایه را نسبت به طبقات مختلف اجتماعی مطرح نموده، مورد نقد و بررسی قرار دهد.

## پادشاه

به گواهی صفحات تاریخ گذشته ایران، ساختار سیاسی این سرزمین اغلب بر اساس خصومت و خشونت بوده است؛ به گونه‌ای که غالباً فردی مستبد تحت عنوان پادشاه یا سلطان با تکیه بر زور و بدون در نظر گرفتن رضایت توده مردم بر اریکه سلطنت و قدرت تکیه زده است. پیداست که در چنین ساختار سیاسی مستبدانه، عدالت اجتماعی هیچ گاه محقق نشده است. تجربه تاریخ بشری نشان داده که هر چه بر میزان آگاهی افراد جامعه و تعداد روشن‌گران و آگاهان آن افزوده شود به همان نسبت نیز تحمل حاکمیت ستم‌گر، کاهش یافته و بتدریج به زوال گراییده است. بررسی حکومت

های ستم پیشه در گذشته بیان گر این حقیقت ناگوار و غیر قابل انکار است که جهالت و نادانی توده مردم، زمینه ساز تحمل این نوع حاکمیت ها بوده است. از دیگر نکات مهم و اساسی در رابطه با ساختار سیاسی ایران آن است که نوع نگاه بیداران و روشن گران ایرانی به نظام و ساختار سیاسی این سرزمین، منفک و جدا از نظام اجتماعی بوده است. از دیدگاه آنان تأمین عدالت و حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از سوی سلطان یا حکمران قابل تعمیم و گسترش بر کل جامعه است. با این دید، آنان از این واقعیت مهم غافل بوده اند که فردی که امروز بر مسند قدرت نشسته همان کسی است که دیروز در رده پایین جامعه قرار داشته و الگوهای فکری و رفتاریش برگرفته از همان موقعیت پایین است. نمونه چنین تفکری را می توان در سنایی یافت. او که به پادشاه وقت خویش - بهرام شاه غزنوی - یادآور می شود که چگونه با مردم رفتار کند و سیاست خویش را بر چه اصول و مبنایی پیش ببرد و شیوه مملکت داریش باید بر چه اساس تنظیم شود، از این نکته غفلت ورزیده که چطور می توان از کسی که تا دیروز مورد بغض و کینه برادران خویش بوده و در شرایط دشوار و سختی بسر می برده، امروز که بر مسند قدرت جای گرفته، انتظار داشت فراتر از الگوی رفتاری که پیش از این فرا گرفته، رفتار نماید. حال باید دید که گویندگانی ژرفاندیش چون ناصر خسرو و سنایی چه دیدگاهی نسبت به امرا و فرمانروایان عصر خویش داشته اند؟ چه ویژگی ها و شرایطی خاص را برای فردی که به عنوان پادشاه یا حکمران در رأس هرم قدرت قرار می گرفته مد نظرشان بوده است؟

از نظر آنان نخستین و مهم ترین شرط لازم برای یک پادشاه و فرمانروا، عدالت و دادگستری است. زیرا «تلاش بسوی عدالت و راستی، جزء غیرقابل انفکاک طبیعت آدمی است و مانند تلاش به خاطر آزادی می تواند سرکوب شود یا انحراف حاصل کند.»<sup>۲</sup> در اندیشه ناصر خسرو، امیر و حاکم ظالم به مثابه گرگ درنده است و خطاب به چنین فرمانروایی ظالم می گوید:

بربایی از آن بدین براندازی	گرگی بمثل ز نابسامانی
زید از تو لباچه ای نمی یابد	تا پیرهنی ز عمرو نستانی
گرگی تو نه میر، مرخراسان را	سلطان نبود چنین تو شیطانی
دیو است سپاه تو یکی لیکن	تا ظن نبری که تو سلیمانی <sup>۳</sup>

و در قصیده ای دیگر، میان ستم گر و گرگ درنده مقایسه ای کرده و در نهایت، گرگ درنده را بر انسان ظالم ترجیح نهاده است:

گرگ درنده گر چه کشتنی است      بهتر از مردم ستم کار است

از بد گرگ رستن آسان است  
وز ستم‌کاره سخت دشوار است  
گرگ، مال و ضیاع تو نخورد  
گرگ صعب تو میر و بن‌دار است<sup>۴</sup>

سنایی نیز در آثار خویش بویژه حدیقه عدالت محوری حاکم و فرمان‌روا را مطرح نموده و بر آن تأکید ورزیده است. از نظر وی، عدالت سامان دهنده رفاه مردم و موجب رونق مملکت و پادشاهی است و حکمرانی فاقد عدالت چون کاه بی ارزش خواهد بود. او تمام تلاش خویش را بکار می‌گیرد تا بهرام‌شاه - پادشاه عصر خویش - را متنبه و آگاه سازد و بیان می‌دارد که مراد از عادل بودن چیست و چه جنبه‌هایی در این عدالت باید لحاظ شود. در همین راستا وی بارها عهد و پیمان پادشاه را مبنی بر عادل بودن و برقراری عدل یادآور شده:

عدل را یار خویش کن رستی  
ورنه پیمان و عهد بشکستی<sup>۵</sup>

حکیم غزنه، شاه عادل را نایب و جانشین خدا و پیامبر قلم‌داد می‌کند و تعبیری نزدیک به اولوالامر را برای آن بکار می‌برد:

شاه عادل بود به ملک اندر  
نایب کردگار و پیغامبر<sup>۶</sup>

هم‌چنین در ابیاتی دیگر موضوع حضرت موسی را مطرح کرده و چنین استدلال نموده که وی به خاطر عادل بودن به پیامبری برگزیده شد:

عدل کن زن که در ولایت دل  
در شبانی چو عدل کرد کلیم  
در پیغمبری ز نند عادل  
داد پیغمبرش اله کریم  
تا شبانی نکرد بر حیوان  
کی شبان گشت بر سر انسان<sup>۷</sup>

و به پادشاه اندرز می‌دهد چنان‌چه رفتار و کردارش مطابق عدالت و انصاف نباشد درنده‌ای بیش نیست و سلطنتش پایدار نخواهد بود زیرا عدل، به‌ترین نگاه‌بان پادشاهی است. وی بر این اعتقاد است که سعادت و نیک‌بختی مردم در گرو دادگستری فرمان‌روا و پادشاست و اگر چنین نباشد غم و اندوه جای‌گزین سور و شادی خواهد شد. او از تمامی اوصافی که در باب عدالت‌محوری پادشاه بیان داشته چنین نتیجه می‌گیرد که چنان‌چه پادشاه عادل و متدین باشد، چون موعود و منجی عالم خواهد بود:

هر که دارد به داد و دین عالم  
کو نه مهدی به سست عهدی شد  
به خدا ار بود ز مهدی کم  
او بدین و بداد، مهدی شد  
کافر مگر نخوانمت مهدی<sup>۸</sup>  
تو بری شو ز جور و بدعهدی

او میان شاه عادل و شاه ظالم مقایسه‌ای صورت داده و تمثیل طوفان و کشتی نوح را بکار برده که یکی رهاننده است و دیگری ویران‌گر و بنیان‌کن و از این طریق مطلب را بر مخاطب خویش روشن می‌سازد:

شاه عادل چو کشتی نوح است	که از او امن و راحت روح است
شاه جائر چو موج طوفان است	زو خرابی خانه و جان است
باشد اندر خراب و آبادان	عدل شه، غیث و جور شه، طوفان <sup>۹</sup>

برخی به سنایی به جهت مدح و ستایش از پادشاهی چون بهرام‌شاه خرده گرفته‌اند که چرا هنگام طرح چنین موضوعی، کسی را ستوده که متصف به عدالت نیست چنان‌که مؤلف کتاب «طلایه دار طریقت» در این باب می‌نویسد «سنایی در روایت ماجرای مسندنشینان و کارگزاران عصر خود نمی‌خواهد رعایت هیچ مصلحت یا معامله‌ای را کرده باشد، اما با همه این اوصاف، گویا سنایی مجرمان و گناه‌کاران حقیقی روزگار خود را بدرستی نشناخته است، زیرا در کنار این همه نکته بینی و ناخرسندی، شعر او از ستایش سران گناه و خیانت هم‌چون بهرام‌شاه غزنوی و دو سلف او یعنی سلطان محمود و مسعود غزنوی برکنار نمانده است.»<sup>۱۰</sup> در پاسخ باید گفت که داروی پند و اندرز در کام امیران و پادشاهان و بزرگان همواره تلخ و ناخوش بوده از همین رو سنایی «از راه احتیاط اقدام به اندرز دادن سلطان نکرده است، مگر پس از آن‌که به تفصیل او را مدح گفته است. او با ترسیم تصویری آرمانی از بهرام‌شاه، که برای اجرای عدالت رنج برده و به همین سبب هم به افتخار و اعتبار رسیده است، قطعاً در این اندیشه بوده که سلطان را نسبت به آن‌چه باید باشد متنبه و حساس کند. افراط در مدح نباید موجب سوءتفاهم گردد و قطعاً در همان هنگام هم نمی‌توانست هیچ کس را به اشتباه بیندازد. وانگهی این کار به شاعر امکان می‌داد تا پس از آن مداحی طولانی، درس‌هایی را که می‌خواست به سلطان بدهد، آغاز کند. این مدح قطعاً کاربرد تشویق‌کننده داشته است.»<sup>۱۱</sup>

سنایی صفاتی چون: کم‌طمعی، حلم و بردباری، اعتدال و میانه‌روی را نیز جزو ویژگی‌های لازم یک پادشاه بر شمرده:

عادل و کم‌طمع به ملک سزاست	طامع و ظالم از خدای جداست <sup>۱۲</sup>
شاه و عالم که هر دو را حلم است	این اولوالامر و آن اولولعلم است <sup>۱۳</sup>
بر میانه بود شه عادل	نبود شیرخو، نه اشتر دل <sup>۱۴</sup>

سیاست و مجازات مجرمان به نحوی شایسته و بایسته نیز از لوازم پادشاهی است. چنان‌که در حکایت پیرزن و سلطان محمود این موضوع به تفصیل بیان شده و

پیرزن دادخواه پس از رفع قصه نزد سلطان محمود به حق خویش می‌رسد و ترکان به نحوی بایسته مجازات و تنبیه می‌شوند. هم‌چنین هشدار می‌دهد که شاه باید در امور مملکت کاملاً بیدار و آگاه باشد و ذره‌ای از آن غفلت نرزد:

شاه را خواب خوش نباید خفت      فتنه بیدار شد چو شاه بخفت  
شاه را خواب غفلت است آفت      هم‌چو بیداریش بود و آفت<sup>۱۵</sup>

و دو حکایت نسبتاً طولانی با عناوین «خواب عبدالله بن عمر» و «زن دادخواه با سلطان محمود» که در این میان آورده شده، به تعبیر و تفسیر دیدگاه سنایی در این باب کمک می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت حکیم غزنه صفاتی چون عدل، کم‌طمعی، حلم، بیداری، میانه‌روی، نافذ بودن امر و فرمان و مجازات و سیاست به گونه‌ای شایسته و بایسته را از شرایط لازم یک پادشاه دانسته است. علاوه بر آن مسایلی دیگر را مطرح ساخته و پادشاه را از آن برحذر داشته است؛ مسایلی نظیر ظلم، ریختن خون به ناحق، غرور و غفلت ورزیدن.

در آثار سنایی بویژه در حدیقه پس از آن‌که بطور مشروح و مفصل از عدالت سخن بمیان آمده، به عواقب وخیم و تبعات و فرجام ظلم و ستم نیز اشاره شده است. وی با اندیشیدن تمهیداتی زیرکانه و با طرح تمثیل‌هایی در باب نتیجه‌جور و ستم، بیان داشته که شکوه ظالمان و زورمداران پای‌دار و جاوید نخواهد بود و هشدار می‌دهد که سرانجام، آه مظلوم دامن ظالم را خواهد گرفت:

ای بسا تاج و تخت مرحومان      لخت لخت از دعای مظلومان  
ای بسا رایست عدوش‌کنان      سرنگون از دعای پیرزنان  
ای بسا تیرهای گنج‌وران      شاخ شاخ از دعای رنج‌وران  
ای بسا نیزه‌های جباران      پار پار از دعای غم‌خواران...<sup>۱۶</sup>

وی در پایان تمامی این سخنان و حکایات و اندرزها، حرف دل خویش را می‌زند و با آزرده‌گی خاص بیان می‌دارد:

دولت اکنون ز امن و عدل جداست      هر که ظالم‌تر است، ملک او راست<sup>۱۷</sup>  
و از بهرام‌شاه درخواست می‌کند که:  
عدل را تازه بیخ کن بر گاه      ظلم را چار میخ کن در چاه<sup>۱۸</sup>

بیان چند نکته در مورد دیدگاه سنایی لازم و ضروری می‌نماید. نخست آن‌که سنایی با تأثیر از دیدگاهی سنتی که از زمان سلطهٔ اعراب بر ایران رواج یافت و بر طبق

عبارت معروف «السلطان ظل الله» پادشاه را سایه خداوند بر روی زمین می‌داند، از این رو می‌گوید:

خلق سایه است و شاه بد پایه	پایه کژ، کژ افکند سایه
روزگار ار درد و گمر دوزد	از دل شاه عادل آموزد
سایه ایزد است شاه کریم	راست باش و مدار از کس بیم <sup>۱۹</sup>

اعتقاد وی بر آن است که برای چنین شاهی، شمشیر و قدرت به منزله اهرم‌هایی است که مایه دوام و بقای پادشاهی می‌شود. به عبارت دیگر سنایی غلبه و زور و سایه شمشیر را در امر کشورداری لازم و کارساز می‌دانست. او «شاه را هم‌چون شرع برای زندگی انسانی یک ضرورت می‌دانست. ضرورتی که بی آن زندگی را سامانی نمی‌ماند. حال این شاه در زمامداری خود بر چه سیرت و آیینی رود و چه نکبت و فلاکتی برای زندگی مردم فراهم آورده باشد، از چشم سنایی پوشیده می‌ماند، زیرا برای سنایی همین اندازه کافی است که این شاه به ظاهر پای بند آداب و شعائر دینی باشد و احکام آن را مراعات کند:

دین و دولت به شرع و شه زنده‌ست      زین دو شین آن دو دال پاینده‌ست<sup>۲۰</sup>

نکته دیگر که در رابطه با این موضوع، بسیار قابل توجه می‌نماید، آن است که وی وجود شاه ظالم پردل و جرأت را به مراتب بهتر از پادشاه ناتوان عادل دانسته:

ملک را شاه ظالم پر دل	به ز سلطان عاجز عادل
داد کس شاه عاجز با داد	نتواند ستند نه یار و داد <sup>۲۱</sup>

که بر اساس این نظر، تأکید او بر تنفیذ و اجرای فرمان و امر پادشاه است که پیش از این نیز بدان اشاره شد و سخن آخر آن که او در برخی از موارد نظیر این ابیات:

عالم عامل و شه عادل	ملک و دین راست این دل و آن ظل <sup>۲۲</sup>
شاه و عالم که هر دو را حلم است	این اولوالامر و آن اولوالعلم است <sup>۲۳</sup>

بارها شاه و عالم را نه در تقابل با یکدیگر بلکه در کنار هم قرار داده و این موضوع، نشان از اهمیت اقتدار سیاسی و اقتدار دینی در جامعه سنتی ایران و به تبع آن در اندیشه سنایی دارد که این دو را به منزله دو کفه یک ترازو دانسته است.

## وزیر

عالی ترین مقام سیاسی پس از پادشاه یا سلطان، وزیر بود که در رتق و فتق امور مملکتی به پادشاه یاری می‌رساند. کفایت و درایت از شرایط لازم کسی بود که عهده دار

منصب وزارت می‌شد. ناصر خسرو وجود وزیری خردمند را در کنار پادشاهی قوی و قدرت‌مند لازم و بایسته شمرده به گونه‌ای که رفع مشکلات و ممانعت از تباهی و خلل در ملک را در گرو رای و درایت وزیر دانسته است؛ چنان‌که در این باب می‌گوید:

خلل از ملک چون شود زایل جز به رای وزیر و تیغ امیر<sup>۲۴</sup>

سنایی نیز به دلیل رابطه‌ای که با دربار بهرام‌شاه غزنوی دارد، مفصل و مشبع به این مطلب پرداخته است. اندرزهای سنایی به سلطان وقت مبنی بر آن‌که در انتخاب و انتصاب افراد لایق و کاردان، نهایت دقت را بکار گیرد حاکی از دل مشغولی وی نسبت به اطرافیان پادشاه است. او «می‌کوشد تا همواره یک وزیر اندرزگو را در پیرامون سلطان جای دهد که آن مرد قدرت‌مند را وا دارد تا خودش، خویشتن را تسلیم یک قدرت تنظیم‌کننده و برتر کند.»<sup>۲۵</sup> اعتقاد حکیم غزنه بر آن است که وزیر کاردان و شایسته در کنار پادشاه، نعمتی بزرگ و عنایتی عظیم از جانب خداوند بوده و از سعادت و نیک‌بختی مردم، وجود چنین فردی در کنار پادشاه است:

چون خدا راه حکم بگشاید	حکمت خود به خلق بنماید
زین صفت پیش‌کار بنشانند	کار عالم بحکم او رانند
شاه با عدل و خواجه با انصاف	نیست این امن و ایمنی به گزاف <sup>۲۶</sup>

وی که اوضاع نابسامان و آشفته عصر خویش را نظاره‌گر بود و چنین فردی لایق و شایسته را نمی‌دید که در امور مملکت یاری‌گر سلطان بوده، به هنگام بی‌رسمی‌ها و نادرستی‌ها قاطعانه برخورد نماید تا از این جهت یاور و مددکار توده مردم باشد، آرزوهای خویش را در باب وجود چنین مردی، در قالب پند و اندرز به سلطان بیان داشته است.

### شحنه

داروغه و نگهبان شهر بوده که از جانب امیر یا والی به این مقام منصوب می‌شد و مهم‌ترین وظایف آن عبارت بود از حفظ امنیت و نظم شهر و اجرای احکام قضایی در صورت نیاز و از این جهت ارتباطی نزدیک با امر قضاوت و قاضی داشت. سنایی حکایت‌هایی را بیان داشته که حاکی از هم‌دستی شحنة و قاضی در ظلم و ستم در حق مظلومان و ستم‌دیدگان بوده است. از نکات قابل توجه در باب شحنگان که مأمور بودند تا نظم و امنیت را در شهر برقرار نمایند، آن است که به‌جای بیداری و هوشیاری در اغلب موارد در حالت مستی بسر می‌بردند. وی حکایت شحنة‌ای در زمان انوشیروان را



بازگو می‌کند که هنگام انجام وظیفه، در حالت مستی پای مرغی را می‌شکند و نوشیروان نیز شحنه را بسختی مجازات می‌کند:

شحنه‌ای در دهی شبی سرمست	پای مرغ معلمی بشکست
برد صاحب خبر به نوشروان	قصه مرغ و شحنه و رهبان...
هر دو را پیش خواند و مرغ بخواست	شحنه را گفت اگر نگویی راست
که کنم پای تو چو پایش خرد	خون شحنه به تن درون بفسرد <sup>۲۷</sup>

قدر مسلم رفتار خشونت آمیز شحنگان با مردم بازتابی گسترده در آثار سنایی داشته چنانکه در این باب، خشم را به شحنه تشبیه کرده و گفته:

خشم شحنه است و آرزو عامل این یکی ظالم، آن دگر جاهل<sup>۲۸</sup>

### محتسب

محتسب در شمار طبقه مذهبی جامعه بود و عهده دار نظارت بر انجام قوانین شریعت و جلوگیری از ارتکاب فسق و فجور و مسایلی نظیر آن. اما مطالعه آثار ادبی مربوط به سده‌های پنجم و ششم هجری نشان می‌دهد که محتسبان در اغلب موارد به بهانه مبارزه با فحشا و فساد، خود در خلوت، مرتکب همان معاصی و محرّمات می‌شدند و همین امر، ناامنی در جامعه و بی‌اعتمادی مردم نسبت به چنین افرادی را دامن می‌زد. از بررسی آثار ناصر خسرو و سنایی چنین بر می‌آید که محتسبان نیز در فساد و بی‌بندوباری دست کمی از شحنگان نداشتند، چنان‌که تصویری که ناصر خسرو از محتسب ارائه می‌دهد گویای همین مطلب است:

حاکم در جلوه خوبان به روز نیم شبان محتسب اندر شراب<sup>۲۹</sup>

### قاضی

«اسناد این دوره مشعر بر این است که مقام قاضی با رفاه و علایق مردم مربوط بوده است. او در واقع سخن‌گوی آن‌ها بشمار می‌رفت و حفظ دفاع شهر در زمان نابسامانی و بی‌نظمی برعهده او بود. وظیفه عمده قاضی در این روزگار احتمالاً نظارت بر نهادهای مذهبی از طرف سلطان، خصوصاً جلوگیری از عقاید غیر سنی بوده است.»<sup>۳۰</sup>

بررسی آثار ناصر خسرو و سنایی نشان می‌دهد که دامنه فساد و حرام خواری در روزگار آنان چنان گسترده بود که این مساله به امر قضاوت و قاضی نیز کشیده شده بود.

در دیوان ناصر خسرو از «حاکم سدوم» به عنوان قاضی که حکم خلاف حق صادر کرده، یاد شده و بعدها به عنوان ضرب المثل رایج گردیده است:  
حاکم روز قضای تو شده مست سدوم      نه حکیمست که سازنده گردنده سماست<sup>۳۱</sup>

«اصطلاحات و ضرب المثل هایی که از آن زمان بجا مانده است، حکایت از این دارد که با قضاوت که در واقع یک پدیده اجتماعی است به صورت متغیرهای شخصی برخورد می شده و مردم در نهایت از قاضی توقع خیر و نیکی داشته اند، ولی مکانیسم کنترل عدالت اجتماعی در جامعه وجود نداشته است»<sup>۳۲</sup>

همچنین گرفتن رشوه و تحریف احکام دینی چنان رایج و مرسوم بود که ذره ای احساس ندامت و شرم را در افراد بر نمی انگیزد و حکم قاضی بر اساس میزان دریافت رشوه صادر می شد. بدین ترتیب قضاوت و حکمیت در خدمت زورمداران و ثروت مندان قرار داشت. ناصر خسرو بارها به رشوه گیری قاضی اشاره کرده و به همین جهت او را «دزد» لقب داده که بدون دریافت «پاره» هرگز حکمی صادر نمی کند:

چون نار پاره پاره شود حاکم      گر حکم کرد باید بی پاره  
دزدیست آشکاره که نستاند      جز باغ و حیاط و رز و ابکاره<sup>۳۳</sup>

و معتقد است در روزگار وی کسی از سوی امیر خراسان بر مسند قضاوت می نشیند و شایسته امر قضاست که بیش از همه به «ترکان» خوش خدمتی کرده باشد:  
قضا آن یابد از میر خراسان      که خاتون زو فزون تر یابد اکنون<sup>۳۴</sup>

سنایی ضمن نقل حدیثی از پیامبر اکرم (ص) مبنی بر آن که قاضیان سه گونه اند که یکی رستگار و دو تای دیگر جای گاهشان دوزخ خواهد بود، شرایط قاضی را چنین بر می شمارد: باید متدین باشد و آشنا با علم دین و به هنگام صدور حکم بر اساس قوانین الهی و شرع عمل کرده و ذره ای از آن منحرف نشود و حق را به حق دار برساند:

مہتر خلق و سید سادات	گفت باشند از سه نوع قضات
دو بود هالک و یکی ناجی	مژده کاندربهشت با تاجی
علم دین تا بدو سپرد قضا	جہل رحلت گزید سوی فنا
کرده دست عنایت و دینش	متحلی به عقد تمکینش
شمع دین صورت و بصیرست او	عقل جان سیرت و سرپرست او
گاه فتوی چو کلک بر دارد	چتر حق بر فراز سر دارد
بی حقیقت قلم نگیرد هیچ	توز باد هوا نواله مپیچ
نه به کس میل و نه ز کسب ملول	چون پیمبر به علم دین مشغول <sup>۳۵</sup>

قضاوت امری است دشوار و حساس و صدور حکم عادلانه از هر کس ساخته نیست. از این رو سنایی معتقد است که قاضی باید علم، عدالت و تقوا را در کنار هم داشته باشد و آن‌ها را از جمله شرایط لازم برای قاضی دانسته:

علم و اصل و عدل و تقوی باید اندر شغل حکم ورنه شوخی را به عالم نیست حد و منتها<sup>۳۶</sup>

و تأکید می‌کند که افراد واجد شرایط باید به چنین کاری مبادرت کنند:

هر کسی قاضی نگردد بی استحقاق لباس هر کسی موسی نگردد بی نبوت از عصا<sup>۳۷</sup>

حکیم غزنه در قصیده‌ای که در رثای «ابوالمعالی احمد بن یوسف» یکی از قاضیان معروف عصر خویش سروده، تلویحاً به رسم ناپسند رشوه گرفتن اشاره کرده که گویای حقایق تلخ و انکار ناپذیر در باب قضاوت و داوری در روزگار وی است:

خود گرفته هر کسی جوید صدر و منبرش هم نیابند از بیابند آن جمال و جاه کو  
رایشان چون رای او وقت صلات سخت کو دستشان چون عمر او وقت قضا، کوتاه کو  
ماند محراب و قضا را اسم مردی مرد کو هست راه کهکشان را نام برگی گاه کو<sup>۳۸</sup>

هم‌چنین اختیار نامحدود قاضیان سبب فساد و ظلم این گروه بر مردم بی‌چاره می‌شد و محاکم قضایی و مظالم به جای رسیدگی به شکایات مردم و ستاندن حق مظلومان و ستم‌دیدگان از ظالمان، جایی برای هم‌دستی با مجرمان و تبه‌کاران و فاسدان بود. حکایتی طنزآمیز که در حدیقه آمده است، این نتیجه‌گیری را قطعی و مسلم می‌سازد:

آن شنیدی که در دهی پیری	خورد ناگه ز شحنه‌ای تیری
رفت در پیش قاضی آن درویش	گفت بنگر مرا چه آمد پیش
شحنه سرمست بود در میدان	تیری افکند و زد مرا بر جان
قاضی او را بگفت از سر خشم	قلتبانانگه نمداری چشم
تیر شحنه به خون بیالودی	تا مرا درد سر بیفزودی
جفت گاو به شحنه ده ده	وز چنین درد سر بنفس بجه
تا دل شحنه بر تو گردد خوش	ور نه اندر زند بجانست آتش
گفت گشتم به حکم تو راضی	چون بود خصم، شحنه و قاضی <sup>۳۹</sup>

## عالم و فقیه

در سده‌های پنجم و ششم هجری، هم‌زمان با حکومت ترکان در ایران «اقتدار دینی در حکومت عباسیان یک بار و برای همیشه به دسته‌ای از فقیهان سنی معروف به علما انتقال یافت»<sup>۴۰</sup> و این دسته به عنوان حافظان دین به رسمیت شناخته شدند. از

سوی دیگر، نزدیکی دربار بغداد به دربار ایران و اتحاد ظاهری خلیفه عباسی با فرمانروای ایران بر قدرت اهل تسنن بیش از پیش افزود. «علما در این زمان مشروعیت داشتند، اما قدرت سیاسی واقعی نداشتند. حال آن که ضد آن در خصوص دولت صادق بود. فرمانروایان بدون تأیید عالمان دینی نمی توانستند با کارآمدی حکومت کنند به عبارت دیگر هر دو طرف خود را از حیث مادی و معنوی یک باره وابسته به هم یافتند. هیچ یک بدون دیگری کاری نمی توانست کرد. دولت در ازای پشتیبانی ایدئولوژیک علما، متعهد شد اصول جازم اهل سنت را اعمال و همه انحراف های عقیدتی را سرکوب کند و این اتحاد به اصطلاح «محراب و شمشیر» علمای سنی را در موقعیتی نیرومند در برابر گروه ها و فرقه های رقیب قرار داد و در ازای آن از اعتبار علما نزد توده های مردم بهره مند ساخت. این وضعیت به این نتیجه انجامید که حمله به رژیم با حمله به اسلام و به عکس یکی انگاشته شد.»<sup>۴۱</sup>

تاریخ سده های گذشته ایران این ادعا را اثبات می کند که هیأت حاکمه و حاکمان دینی - که همان عالمان و فقیهان بودند - با وجود اختلاف بر سر تقسیم قدرت و ثروت، در تفتیش عقاید و استثمار توده مردم، یار و همراه یکدیگر بودند. بدین ترتیب که علما و فقها با انتشار این عقیده که سیاست و دیانت ملازم یکدیگر بوده و منفک از هم نیستند، زمینه قداست شکوه هیأت حاکم را در اذهان مردم از طریق انتساب قدرت آنان به اراده الهی فراهم ساختند.<sup>۴۲</sup> بدین ترتیب انتظاری که مردم از افرادی چون عالمان و فقیهان - که از اقتدار دینی برخوردار بودند - داشتند، چندان برآورده نشد. این عالمان و فقیهان به خلاف آنچه باید از سنت ها و قوانینی خاص پیروی کرده، الگو و سرمشق عموم مردم جامعه شوند، خود منشأ بسیاری از فسادها و تبهکاری ها شدند.

ترکان با تسلط بر بخشی اعظم از ایران، از هیچ ظلم و ستمی نسبت به مردم فروگذار نکردند و رنج آورتر و آزار دهنده تر از این موضوع، جمع شدن فقیه نمایان و عالمان متظاهر به دور فرمانروایان ظالم ترک جهت تأیید بیدادگری ها و توجیه نابکاری هایشان بود. «بدیهی است چنین عواملی که تعدادشان در جامعه هم کم نبود مرعوب بازوان تیغزن حاکم بر جامعه شدند. اینان نیز خویشتن را چاکر درگاه خلیفه عباسی ساخته و مأموران آن بارگاه معرفی کردند.»<sup>۴۳</sup> در این میان، گویندگانی آگاه و بیدار دل چون ناصر خسرو و سنایی که ستم و جهل و خرافات تحمیل شده بر توده مردم را از سوی این طبقه شاهد بودند، بر نمی تابیدند و زبان به انتقاد و اعتراض گشودند. سؤال اصلی این جاست که چرا ناصر خسرو و سنایی نفرت و انزجار خویش را نسبت به

عالمان دینی و فقیهان عصر خویش ابراز کرده‌اند که البته پاسخ آن را در ویژگی و عمل کرد این عالمان و فقیهان باید جست. از نظر این حکیمان، آنان باریک بینانی افراطی و طمع کار و شهرت پرست بودند که به کمترین بهانه ای، در صدد از میان بردن مخالفان خویش بر می آمدند. در عصری که این شاعران فرزانه می زیستند وضع فقیهان و عالمان دینی در تشویش و آشفتگی دست کمی از سایر نهادهای مذهبی نداشت. آن‌ها به کرات ناخشنودی خویش را از رفتار و کردار این گروه مذهبی ابراز کرده‌اند. چنان‌که ناصر خسرو وقتی از سرگذشت خویش در جست‌وجوی حقیقت سخن می گوید، از «اهل و عمامه و ردا» گله سر کرده و شکوه می کند که به جای هدایت و راهنمایی از سوی آنان به چاه ضلالت و گمراهی رهنمون گردیده:

وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم	زی اهل طیلسان و عمامه و ردا شدم
گفتم که راه دین بنمایند مرا	زیرا که ز اهل دنیا دل پر جفا شدم
گفتند شادباش که رستی ز جور دهر	تا شاد گشت جانم و اندر دعا شدم
گفتم چو نامشان علما بود و حال خوب	کز دست جهل و فقر چو ایشان رها شدم
تا چون به قال و قیل و مقالات مختلف	از عمر چند سال میان شان فنا شدم
گفتم چو رشوه بود و ریا، مال و زهدشان	ای کردگار باز به چه مبتلا شدم؟
از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم	کز بیم مور در دهن ازدها شدم <sup>۴۴</sup>

شعائر این گروه نیز از نیش طعن و طنز ناصر خسرو در امان نبوده؛ به گونه‌ای که این شعائر را به باد تمسخر گرفته و آن را دام دیو و شیطان دانسته:

ای کام دلت دام کرده دین را	هش دار که این راه انبیا نیست
نعلین و ردای تو دام دیوست	نزدیک من آن نعل یا ردا نیست <sup>۴۵</sup>

وی به بی دانشی بسیاری از عالمان و فقیهان عصر خویش اذعان کرده:

یجوز و لایجوزستش همه فقه از جهان لیکن سر استر ز مال وقف گشته ستش چو جوزایی<sup>۴۶</sup>

و با آزردهی خاطر خطاب به روباه صفتانی که دین را وسیلهٔ امرار معاش خویش قرار داده و میان عمل و گفتارشان فرسنگ‌ها فاصله بود، می گوید:

زان که نجویی همی نه علم و نه دین بل در طلب اسب و طیلسان و ردایی<sup>۴۷</sup>

از سوی دیگر طمع و آرز، بسیاری از علما و فقها را به دریافت رشوه فرا می خواند، به گونه‌ای که ستاندن رشوه در محاکم قضایی امری معمول و متداول بود:

از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت	فتنهٔ همگان برکتب بیع و شرانند
رشوت بخورند آن‌گه رخصت بدهندت	نه اهل قضاوند که بل اهل قفاوند <sup>۴۸</sup>

یا:

کتب حیلست چون آب ز بر داری  
بر کسی چون ز قضا سخت شود بندی  
به چنین حکم مخالف که همی بینی  
مفتی بلخ و نشابور و هری، زانی  
تو مر آن را به یکی نکته بگردانی  
تو فرومایه، پدرزاده شیطانی<sup>۴۹</sup>

همچنین نقدی بسیار جالب را بر فقیه وارد می‌کند که گویای وضعیت فقه  
روزگار اوست. می‌گوید چون شومی گناه بر سر مردم سایه افکنده، آن‌ها را کور و کر  
کرده و مانع از دیدن حقیقت شده است و حقه‌های فقهی و حیل‌های شرعی رایج در  
محاکم قضایی را چنین بر ملا ساخته:

شاید که بگریند بر آن دین که فقیهانش  
گر فقه بود حیلست و محتال فقیه است  
بندیش از این امت بدبخت که یک‌سر  
آنند که دارند کتاب حیل از بر...  
جالوت سزد حاکم و هاروت پیمبر  
گشتند همه کور ز شومی گنه و کر<sup>۵۰</sup>

حکیم غزنه نیز «علمای سوء را سخت بیاد انتقاد می‌گیرد و با لحن هر چه تندتر  
ضعف هایشان را آشکار می‌نماید و طشتشان را از بام می‌اندازد»<sup>۵۱</sup> چنان‌که در مثنوی  
کارنامه بلخ چنین سروده:

گر تو می‌خواهی بیش از این بینی  
این همه زیرکنند و پر هنرنند  
ببرند از طریق دین به دو دم  
چون ز تقلید و حیل درگذرند  
ریش و دستار و آستین بینی  
ریش گاو و روستا دگرند...  
کفش عیسی و چادر مریم...  
هر چه علم است کافری شمرند<sup>۵۲</sup>

او فقیهان و عالمان دینی راستین را چنین توصیف کرده است:  
علمای جز امین دین نبوند  
چشم سر، ملک و چشم سر دین است  
ملک و دین را سری که بی‌خردست  
ملک و دین را در این جهان و در آن  
چون نیابند امان امین نبوند  
آن جهان بین، این نهان بین است...  
راست چون حال دیوچه و نم‌دست  
صدق و عدل است روی و پشتیوان<sup>۵۳</sup>

و به علم و دانایی فقیه و عالم تأکید بسیار دارد، چنان‌که در این باب گفته:  
عهده فتوی دین بی علم در گردن مگیر  
و عده شاهی و شادی بی‌خرد در دل مکن<sup>۵۴</sup>

و خطاب به کسانی که از علم بی بهره اند و در عین حال با تظاهر به آن به  
دیگران فخر می‌فروشند می‌گوید:

خورشید چه سود آن را کور را بصری نیست<sup>۵۵</sup>  
کرسی چکند آن که ندارد خبر از علم

در عصر سنایی حرص جاه و مال، عالمان عصر را بر آن داشته بود تا در احکام  
شرع تصرف کنند و دست به تحریف قوانین شریعت بزنند. از همین رو غالب بیانات وی

در راستای معنای حقیقی فقه و احتراز از آن چه که با عنوان رخصت ها و حیل‌های فقهی و حقه‌های شرعی میان علمای روزگار رواج یافته بود، قرار داشت: فقه نبود گرد رخصت گشتن از تردامنی فقه چبود عقل و جان و دل بسامان داشتن<sup>۵۶</sup>

البته استفاده از حقه‌های فقهی و حیل‌های شرعی تحت عناوین مختلف، راه را برای گرفتن رشوه هموار می‌کرد به گونه‌ای که سنایی بارها بصراحت از آن انتقاد کرده: فقها را غرض از خواندن فقه حیلۀ بیع ربا و سلم است<sup>۵۷</sup>

هم‌چنین ابیات هجو گونه‌ای که در باب «قرباب فقیه» نیز آن چه که با عنوان «در مذمت علما» در حدیقه آمده دیدگاه کلی سنایی را نسبت به چنین افرادی نشان می‌دهد:

علم داری عمل نه، دان که خری	بار گوهر بری و گاه خوری
استر ار هست بدرگ و ظالم	خر به ای خواجه از چنین عالم
دانشت هست کار بستن کو؟	خنجرت هست صف شکستن کو <sup>۵۸</sup>

## واعظ و خطیب

واعظ و خطیب نیز عضو طبقه مذهبی جامعه بشمار می‌آمد و از اعتباری ویژه در میان مردم برخوردار بود. این اعتبار اجتماعی را می‌توان در استقبالی که مردم از مجالس وعظ و اندرز به عمل می‌آوردند، فهمید «زیرا این مجالس در حفظ احساسات و اخلاقیات مذهبی مؤمنان سهمی چشم‌گیر داشت»<sup>۵۹</sup>، ضمن آن که واعظان با آموزش‌های خویش موجب تحول فکری مردم شده و از این جهت تأثیری بس عمیق و ژرف بر افکار و اذهان عمومی مردم داشتند. هجوها و انتقاداتی تند که ناصر خسرو و سنایی نسبت به این گروه بیان داشته، حاکی از آن است که انحطاط در میان واعظان و خطیبان نیز چشم‌گیر بوده است. ناصر خسرو از این طبقه به ظاهر مذهبی چندان دلی خوش ندارد و در هر فرصتی که دست داده به مذمت و نکوهش آنان زبان گشوده:

بیندیش از آن خر که بر چوب منبر	همی پای کوبد بر الحان قاری <sup>۶۰</sup>
بر سر منبر سخن گویند مر اوباش را	از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند...
بانگ بردارند و بخروشند بر امید خورد	چون حدیث جو کنی بی شک خران افغان کنند
ور نگویی جای خورد و کردنی باشد بهشت	بر تو از خشم و سفاهت، چشم چون پیکان کنند <sup>۶۱</sup>

در این میان، نیشتر طعن و انتقاد ناصر خسرو، خطیبانی را نشانه گرفته که دعاگوی خلیفه عباسی هستند، چنان که در بیتی به خطبه خواندن به نام خلیفه و دعا کردن در حق او از سوی خطیبان و واعظان اشاره کرده:

همی خوانند بر منبر زمستی      خطیبان آفرین بر دیو ملعون<sup>۶۲</sup>

او هم چنین به واعظان و خطیبانی که از نظر وی ناصبی هستند، حمله کرده و آنان را به اظهار ادعاهای گزاف و یاوه گویی متهم نموده است:

پیش من چون بنجندت زبان هرگز      خیره پیش ضعفا ریش همی لانی<sup>۶۳</sup>

دیدگاه سنایی نیز با توجه به این ابیات حدیقه تا حدی بر خواننده روشن

می‌گردد:

هر که بر رفت خیره بر سر چوب	گفت تذکیر هاون و جاروب
نشود واعظ و نه حافظ دین	نبود وارث رسول امین
هر چه او گفت خنده آرد و بس	هر چه او کرد زو نگیرد کس...
من ندیدم امام بر منبر	چون تل کوه بر سر زنبر... <sup>۶۴</sup>

که در ادامه آن، الفاضلی رکیک و مستهجن در باب واعظ بکار رفته است که قابل نقل نیست. حکیم غزنه از این مسأله رنج می‌برد که چرا واعظ و خطیب آن چه را که در قالب پند و اندرز به مردم ارائه می‌دهد، خود بدان اعتقاد راسخ نداشته و عامل بدان نیست و با وجود سخنانی فریبنده که بر سر منبر ایراد می‌کند، نمی‌تواند الگویی مناسب برای مستمعان و مردم باشد. از همین رو «سیمای واعظ غیر متعظ» را می‌توان در خلال اندرزهایی که وی خطاب به واعظان عصر خویش داده، دید و شاید به همین دلیل آنان را شایسته عذاب اخروی دانسته و هشدار می‌دهد:

حسرت آن را کی بود کز دخمه زی دوزخ برند      حسرت آن را کش بدوزخ از سر منبر برند<sup>۶۵</sup>

## صوفی و زاهد

صوفی و زاهد نیز چون واعظ و خطیب جزو طبقه مذهبی جامعه بودند. در سده‌های پنجم و ششم هجری دغلبازی و لاابالیگری رایج میان این طبقه به ظاهر مذهبی چنان گسترده بود که بسیاری از خردمندان و گویندگان عصر را به اعتراض علیه آنان واداشت. این گروه نیز از نیش انتقادات شاعرانی چون ناصر خسرو و سنایی در امان نمانده‌اند.

از نظر ناصر خسرو ویژگی زاهد واقعی چنین است:



گر نباشی از اهل ستر به زهد خواند باید بسیت ویل و ثبور<sup>۶۶</sup>

این شاعر حکیم، زهد فاقد علم و دانش را رد کرده و آن را خطری بزرگ شمرده:

وان که همی گوید من زاهدم جهل خود او را بترین ذلت است<sup>۶۷</sup>

از آن جا که صوفی و زاهد نیز در شمار کسانی بودند که غالباً از وقف ارتزاق می کردند، ناصر خسرو به طنز و تعریض خطاب به آن ها می گوید:

تره و سرکه هست و نانت نیست	قامتت کوته است و جامه طویل
آب و قندیل هست با تو ولیک	روغنت هیچ نیست در قندیل
از تو زایل نگشت علت جهل	چون طبییبت کرد عزرائیل...
چون بود بر حرام وقف تنت	یا بود بر هجا زبانت سبیل
به همه عمر مر تو را نبود	جز که دیو لعین، ندیم و وکیل
ذوالجلال از تو هیچ راضی نیست	چند جویی رضای میر جلیل
بنکوهی جهود و ترسا را	تو چه داری بر این دو تن تفضیل؟ <sup>۶۸</sup>

«در آن روزها دوره انحطاط و پسرفت تصوف آغاز شده بود و انواع آفات و آلودگی هایی که پیش از آن پیکره دین را جویده بودند، این بار در کالبد تصوف لانه می کرد... پس از مدتی اندک آداب و شعایر آن نیز به صورت نوعی تفنن و تفریح و حيله گری درآمد بود. تصلف و کاسه گردانی آیین تصوف شده و گناه و شاهد بازی حتی ساحت خانقاه و مسجد را آلوده بود.»<sup>۶۹</sup> از نظر سنایی صوفی واقعی اهل مداهنه و تصلف نیست تا از تمامی آرزوها و خواسته های خویش چشم فرو پوشد. هرگز اهل سؤال نبوده و هر گاه کار نیکی را انجام دهد، آن را با منت و آزار و اذیت تباه نسازد و به هنگام رحلت از دنیا مسرور و شادمان است و دل در گرو جاه و مال دنیوی ندارد:

سه نشانست مرد صوفی را	خواه بصری و خواه کوفی را
اول آن کو سؤال خود نکند	بد بود خود سؤال بد نکند
دوم آنک ارکسی ازو خواهد	ماحضر بدهدش که می شاید
نکند باطل آن بمن و اذی	که بیابد عوض بروز جزا
سیوم آن کز جهان شود بیرون	نبود مدخر ورا افزون...
شادمانه بود به گاه رحیل	نبود خوار همچو مرد معیل
بود از بند جاه و مال آزاد	رخ بسوی جهان بی فریاد <sup>۷۰</sup>

هنگامی که حکیم غزنه هیچ یک از ویژگی های فوق را در صوفیان عصر خویش نمی یافت، زبان به اعتراض گشود و تازیانه انتقاد خویش را بر پیکر این گروه به ظاهر

مذهبی اما در باطن پلید و منافق و ناپاک فرود آورد و سخت ترین و تندترین هجوها را نثار آنان نمود. وی شاهد بود، صوفیان در عین حال که دم از صوفی‌گری می‌زنند، بر نفس خود مسلط نیستند و در پی ارضای امیال نفسانی و غرایز حیوانی خویشند از این رو، ضمن برشمردن بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آفت‌های تصوف - که از نظر وی تکلف و تصلف است - خطاب به آنان می‌گوید:

ای آن‌که تو را در تو، تویی نیست تصرف	آن به که نگویی تو سخن را ز تصوف
در کوی تصوف به تکلف مگذر هیچ	زیرا که حرامست درین کوی تکلف
در عشوه‌خویشی تو و این مایه ندانی	ای دوست تو را از تو تویی نیست تخلف
تا چند همی خوانی منه‌اج به معراج	احیای علوم دین با شرح تعرف <sup>۷۱</sup>

البته این تظاهر و ریاکاری در زاهدان نیز مشاهده می‌شد. حکیم غزنه زاهد ریاکار و منافق را به گونه‌ای هجو آمیز مورد خطاب قرار داده و وی را از هدف و قصد ناپسندش که عوام فریبی است بر حذر داشته:

زاهد زهدت کرد با نون نفاق و حاء حرص	تا نمودی زهد بودر بهر زر نوذری
از بی رد و قبول عامه خود را خیر مکن	زانکه کار عامه نبود جز خری یا خرخری
گاو را دارند باور در خدایی عامیان	نوح را باور ندارند از پی پیغمبری <sup>۷۲</sup>

او بارها از دم‌سازی این گروه با نفس سخن گفته و تظاهر و ریاکاری آنان را بر ملا ساخته:

تا کی اندر راه دین با نفس دم‌سازی کنی	بر در میدان این درگاه طنازی کنی
رکوه و ابریق برداری و راه کج روی	جامه صدیق در پوشی و غمازی کنی <sup>۷۳</sup>

از نظر وی خرقة پوشانی مزور که دین را در قبال جاه و مال می‌فروشند «اصحاب قال»ند:

بس کنید آخر محال ای جملگی اصحاب قال	در مکان آتش زنیید ای طایفه ارباب حال...
خرقه پوشان گشته اند از بهر زرق و مخرقه	دین فروشان گشته اند از آرزوی جاه و مال <sup>۷۴</sup>

در حالی که صوفیان و زاهدان عصر سنایی، فقر را دست‌مایه و دستاویزی برای عوام فریبی قرار داده بودند وی در پاسخ به آنان معنی واقعی فقر را در نابودی غرور و انانیت دانسته:

فقر نبود باد را از خاک خفتان دوختن	فقر چبود؟ باد را از بود عریان داشتن <sup>۷۵</sup>
------------------------------------	---

و زهد واقعی را این گونه توصیف کرده:

زهد چبود؟ هر چه جز حق روی از آن برتافتن زهد نبود روی چون طاعون و قطران داشتن<sup>۷۶</sup>

از این بیت چنین بر می آید که ظاهراً زاهدان ترش روی و اخمو بودند. او قصه‌ای را از زاهد فسطاط<sup>۷۷</sup> بیان می کند که دانایی از چگونگی مبارزه وی با نفس می پرسد و او پاسخ می گوید که همواره خلاف نفس عمل کرده و در عبادت کوشا بوده است.

شکم‌بارگی این گروه، نیز سنایی را بر آن داشت تا بر سر آنان فریاد برآورد و از هدف شوم نمایش و تظاهر آنان پرده بردارد:

صوفی صافی شوی بر در میر و وزیر صوف کنی جامه را تا ببری زان زله<sup>۷۸</sup>

و شاید بتوان گفت یکی از شیواترین و در عین حال رساترین هجوهای سنایی در باب آنان سروده این ابیات است:

همه دزدان گنج دین تواند	این سلف خوارگان لویه دراز
همه را رو بسوی کعبه ولیک	دل سوی دلبران چین و طراز...
همه از حرص و کین و شهوت و خشم	در بن چاه ژرف سیصد باز <sup>۷۹</sup>

با وجود آن که سنایی توجهی خاص به متصوفه و زاهدان مبذول داشته و طعن و انتقادهایی شدیدالحن در حق آنان روا داشته، ناصر خسرو سخنی چندان در باب این گروه بیان نکرده است و «این بدان دلیل است که تصوف در عصر ناصر خسرو نه آن گستردگی و رسوخ اجتماعی قرن های بعد را پیدا کرده بود و نه انحطاط و عدول از آن مبانی و ارزش های اصیل صوفی گری آغاز شده بود. صوفیان روزگار ناصر خسرو چهره‌هایی زاهد و متشرع مانند ابوالقاسم قشیری و خواجه عبدالله انصاری بودند که پای‌بندی صمیمانه نسبت به آداب و ارزش های آیین خویش داشتند و با صوفی نمایان معاصر سنایی و مولوی و حافظ هیچ وجه تشابهی نداشتند»<sup>۸۰</sup>

### کسبه بازار

وقتی که نظام سیاسی و حکومتی جامعه، فاسد و ناکارآمد باشد، فساد آن دامن گیر فعالیت های اقتصادی شده و موجب ناامنی در ساختار اقتصادی می گردد. هنگامی که غارت و دزدی در پیچ و خم روابط پیچیده اجتماعی شکل بگیرد، نظام حاکم بر اقتصاد جامعه «نظام غارتی» خواهد شد و همین اندازه کافی است تا پایه و بنیان اقتصاد جامعه را متزلزل و از درون متلاشی سازد. سنایی به این «نظام غارتی» در عصر خویش اشاره کرده:

غارتی را عاداتی کردند بزآزان ما در دکان دارند از این معنی بخرواران همه<sup>۸۱</sup>

از نشانه‌های اقتصاد بیمار، نادیده گرفتن قوانین و فقدان ضمانت اجرایی آن است. وقتی که افرادی چون محتسب که باید بر اجرای قوانین نظارت داشته باشند، خود منشأ بی قانونی و فساد می‌شوند دیگر نمی‌توان از دیگران انتظار داشت؛ ضمن آن‌که الگوی رفتاری نامناسب به گونه‌ای سازمان یافته میان مردم جامعه رواج یافته باشد. بدین ترتیب غش، تقلب، کم فروشی، دروغ‌گویی و نظایر آن در این نظام اقتصادی بیمار برای خود جا باز می‌کند. توصیفی که سنایی در حدیقه با عنوان «در ذم عوام و بازاریان و جهال»<sup>۸۲</sup> از بازاریان ارائه داده تا اندازه‌ای وضع آنان را بر خواننده معلوم می‌دارد. حکیم غزنه از کم فروشان روزگار خویش به عنوان «حبه دزد» یاد کرده و در باب آن‌ها چنین گفته:

حبه دزدان از ترازوها بر اطراف دکان      طبع را در حبه دزدیدن مخیر کرده‌اند<sup>۸۳</sup>

البته تقلب نه تنها در کیل و پیمانانه بلکه در ضرب سکه نیز وجود داشته:

از نفاق اصحاب دارالضرب در تقلیب نقد      مومنان زفت را بی زور و بی زر کرده‌اند  
کار عمال سرای ضرب هم‌چون زر شده ست      زان‌که زر بر مردمان یک‌سر مزور کرده‌اند<sup>۸۴</sup>

## غلام

تجاهر به فسق و فجور و اعمال شنیع جنسی یکی از ویژگی‌های بارز سده‌های پنجم و ششم هجری است. غلامان ترک نژاد از زمان حکومت سامانیان وارد ایران و در ابتدا به کارهایی از قبیل کشاورزی گماشته شدند، اما طولی نکشید که فساد و بی بند و باری سبب استفاده از این غلامان – که اغلب زیبا رو و ماه طلعت بودند- به گونه‌ای نامشروع شد. شهوت پرستی و خرید و فروش غلامان چندان رواج یافت که «بنا به تصریح ناصر خسرو، بعضی از ائمه مذاهب اهل سنت نیز به جایز بودن عشق‌بازی با این ممالیک فتوی دادند.»<sup>۸۵</sup> در این رابطه ناصر خسرو می‌گوید:

صحبت کودک ساده ز نخ را مالک      نیز کرده‌ست تو را رخصت و داده‌ست جواز<sup>۸۶</sup>

غلام‌بارگی و امردبازی که از دوره سامانیان شروع شده بود در دوره غزنویان و سلجوقیان به اوج خود رسید، چنان‌که در شرح عشق‌بازی‌های سلطان محمود با غلامی «ایاز» نام، شاعران داد سخن دادند و عشق میان آن‌ها شهره آفاق گردید. «بی پردگی و ناحفاظی شاعران در ذکر مسائل جنسی و شهوانی چندان نامتعارف تلقی نمی‌شده است. سقوط فضایل انسانی، انحطاط اخلاقی، رواج هم‌جنس‌بازی، خرید و فروش غلامان زیباروی، امرد بازی مرسوم در اغلب طبقات جامعه، نظر‌بازی صوفیه، رواج علنی

فسق و فجور در منظر مرئی، شهوت آلودگی حکام و به تبع آن کارگزاران حکومتی و حتی رعایا، زمینه‌ها و مایه‌های فکری شاعر را برای ابداع چنین مسائلی فراهم کرده است.<sup>۸۷</sup> ناگفته نماند اگرچه برخی از شاعران نظیر سنایی از چنین روابطی شنیع و ناپسند سخن می‌رانند، هدف آن‌ها نمایاندن واقعیت‌های ننگین روزگار خویش است و از این جهت شعرشان در عین واقع‌گویی به منزله آئینه تمام‌نمای جامعه آن‌هاست. سنایی در این باب چنین گفته:

خادمان را ز بهر آن بخرند      تا به رخسارشان همی نگرند<sup>۸۸</sup>

نقل حکایتی هزل‌آمیز از سنایی تا اندازه‌ای موضوع را بر خواننده روشن می‌سازد. در این حکایت از فردی سخن به میان آمده که با کودکی خرد بر مناره مسجد معاشقه می‌کرد! هنگام نماز که مؤذن بر بام مسجد بر می‌آید تا اذان بگوید شاهد چنین عملی شنیع می‌شود و خواهش نفس او را ترغیب به این کار کرده به گونه‌ای که خطاب به آن فرد می‌گوید:

سره کاری همی کنی بر تاز      بدو منزل به پیش او شو باز<sup>۸۹</sup>

البته دامنه این گونه فسق و فجور به اهل تصوف و خانقاه هم کشیده شده بود. «عشق به مردان و تعلق خاطر به ساده‌رویان چنان عمومیت یافت که حتی در میان متصوفه و خانقاه‌ها، نظریاتی با توجیهات جمال‌پرستی و المجاز قنطرة الحقیقة به عنوان نردبان عشق حقیقی از لوازم سلوک شناخته شد.»<sup>۹۰</sup> سنایی به این مطلب اشاره کرده و خطاب به اصحاب حال و صوفی نمایان روزگار می‌گوید:

کی توان مر ذوالجلال و ذوالبقا را یافتن      در خط خوب تکین و در خم زلف ینال کرد<sup>۹۱</sup>

## نتیجه‌گیری

تأثیر اوضاع منحط عصر، در دید و نگرش ناصر خسرو و سنایی داعیه و انگیزه اصلی اعتراض آنان به منکرات و مفاسد اجتماعی گردید. هجو و رکاکت لفظ موجود در بیان ناصر خسرو و سنایی را نمی‌توان بر تزلزل شخصیت و تیرگی اندیشه آنان حمل نمود، زیرا این حکیمان در جهت برخورد با مفاسد اجتماعی از آن بهره برده‌اند و از این جهت نمی‌توان بر آن‌ها خرده گرفت. البته تأثیر پذیری این گویندگان را از معاصران و معاشرا نشان نباید نادیده انگاشت. این فرزندگان نمی‌توانستند از بیدادها و انحطاطات اجتماعی عصر چشم‌پوشند و لب فرو بندند؛ از این رو تمام تلاش خود را برای بیداری مردم عصر خویش بکار گرفتند. آنان با به نقد کشیدن طیف‌های مختلف اجتماعی و پرخاش نسبت به همه ناراستی‌ها و نابکاری‌ها و کج‌اندیشی‌ها و کاستی‌ها، مقدمه الجیش و پیشاهنگ روشن‌گران و منتقدان اجتماعی در دوره‌های بعد شدند. بدین ترتیب دادگستری و عدالت محوری، مردم‌داری، مبارزه علیه ظلم و فساد و... از طریق این شاعران فرزانه به شعر فارسی راه یافت و افقی تازه پیش روی شاعران پس از خود گشود.

البته تفاوت‌هایی نیز میان این گویندگان وجود دارد؛ نقد ناصر خسرو به خلاف سنایی، در بردارنده همه طیف‌های اجتماعی نبوده و محدودتر است و این‌که برخی از طبقات و «گروه‌های اجتماعی دیگر، مجال مطرح شدن در شعر او را نمی‌یابند، به دلیل جهت‌گیری خاص و ویژگی‌های رسالت مصلحانه اوست»<sup>۹۲</sup>

با این وجود، آن‌چه که این شاعران روشن‌گر و دل‌آگاه در جهت تنبیه و آگاه کردن آحاد مردم و اقشار مختلف اجتماعی انجام داده‌اند، درخور ستایش و تمجید است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. رضاقلی، ۱۳۷۷/ ۱۱۳.
۲. فروم، ۱۳۷۵/ ۲۹۰.
۳. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۶۰.
۴. همان / ۲۸۵.
۵. سنایی، ۱۳۷۷ / ۵۸۲.
۶. همان.
۷. همان / ۵۵۵.
۸. همان.
۹. همان.
۱۰. درگاهی، ۱۳۷۳/ ۲۲.
۱۱. فوشه کور، ۱۳۷۳ / ۳۴۳.
۱۲. سنایی، ۱۳۷۷ / ۵۸۰.
۱۳. همان / ۵۸۶.
۱۴. همان / ۵۵۵.
۱۵. همان / ۵۷۴.
۱۶. همان / ۵۵۷.

- |                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| ۱۷. همان / ۵۸۷.            | ۵۰. همان / ۱۳۲.             |
| ۱۸. همان.                  | ۵۱. اختر، ۱۳۷۵ / ۷۶.        |
| ۱۹. همان / ۵۴۹.            | ۵۲. سنایی، ۱۳۴۸ / ۱۵۵.      |
| ۲۰. درگاهی، ۱۳۷۳ / ۲۵.     | ۵۳. سنایی، ۱۳۷۷ / ۵۸۳.      |
| ۲۱. سنایی، ۱۳۷۷ / ۵۵۵ و ۶. | ۵۴. سنایی، بی تا / ۲۱۶.     |
| ۲۲. همان / ۵۸۰.            | ۵۵. همان / ۶۱.              |
| ۲۳. همان / ۵۸۶.            | ۵۶. همان / ۹۹.              |
| ۲۴. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۱۹۸. | ۵۷. همان / ۳۴۲.             |
| ۲۵. فوشه کور، ۱۳۷۷ / ۳۳۵.  | ۵۸. سنایی، ۱۳۷۷ / ۲۹۱.      |
| ۲۶. سنایی، ۱۳۷۷ / ۶۰۶.     | ۵۹. بروین، ۱۳۷۸ / ۳۸۸.      |
| ۲۷. همان / ۵۶۱.            | ۶۰. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۲۹۴.  |
| ۲۸. همان / ۳۱۲.            | ۶۱. همان / ۱۵۱.             |
| ۲۹. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۱۴۱. | ۶۲. همان / ۱۴۵.             |
| ۳۰. لمبتون، ۱۳۷۲ / ۷۹۸.    | ۶۳. همان / ۴۳۶.             |
| ۳۱. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۲۲.  | ۶۴. سنایی، ۱۳۷۷ / ۶۸.       |
| ۳۲. رضا قلی، ۱۳۷۷ / ۱۸۳.   | ۶۵. سنایی، بی تا / ۱۵۵.     |
| ۳۳. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۲۹۷. | ۶۶. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۷۸.   |
| ۳۴. همان / ۱۴۵.            | ۶۷. همان / ۲۶۷.             |
| ۳۵. سنایی، ۱۳۷۷ / ۶۲۱.     | ۶۸. همان / ۱۲۴.             |
| ۳۶. سنایی، بی تا / ۲۱.     | ۶۹. درگاهی، ۱۳۷۳ / ۲۰۳۱.    |
| ۳۷. همان.                  | ۷۰. سنایی، ۱۳۷۷ / ۴۹۴.      |
| ۳۸. همان / ۳۲۰.            | ۷۱. سنایی، بی تا / ۳۳۶ و ۷. |
| ۳۹. سنایی، ۱۳۷۷ / ۵۶۳.     | ۷۲. همان / ۶۶۳.             |
| ۴۰. نادری، ۱۳۸۴ / ۵۱.      | ۷۳. همان / ۶۹۶.             |
| ۴۱. همان / ۶۲۰۶۱.          | ۷۴. همان / ۳۴۵.             |
| ۴۲. یثربی، ۱۳۷۹ / ۳۲.      | ۷۵. همان / ۴۶۳.             |
| ۴۳. دشتی، ۱۳۶۲ / ۱۱۸.      | ۷۶. همان.                   |
| ۴۴. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۱۳۹. | ۷۷. سنایی، ۱۳۷۷ / ۱۳۴ و ۵.  |
| ۴۵. همان / ۱۱۶.            | ۷۸. سنایی، بی تا / ۵۹۴.     |
| ۴۶. همان / ۲۳۰.            | ۷۹. همان / ۳۰۰.             |
| ۴۷. همان / ۲۰۴.            | ۸۰. درگاهی، ۱۳۸۶ / ۹۶.      |
| ۴۸. همان / ۱۴۸.            | ۸۱. سنایی، بی تا / ۴۸۶.     |
| ۴۹. همان / ۴۳۶.            | ۸۲. سنایی، ۱۳۷۷ / ۶۵۱.      |

۸۳. سنایی، بی تا / ۵۰.  
۸۴. همان.  
۸۵. نیکوبخت، ۱۳۸۶ / ۲۵۹.  
۸۶. ناصر خسرو، ۱۳۷۰ / ۳۴۶.  
۸۷. نیکوبخت، ۱۳۸۶ / ۸۱.  
۸۸. سنایی، ۱۳۷۷ / ۲۰۵.  
۸۹. همان / ۶۵۷.  
۹۰. نیکوبخت، ۱۳۸۶ / ۲۶۱.  
۹۱. سنایی، بی تا / ۳۴۵.  
۹۲. درگاهی، ۱۳۸۶ /  
۹۳. ۹۷.



## کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الاهی قمشه‌ای، دارالتفسیر.
۲. اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری، فوشه کور، شارل - هانری، ۱۳۷۷، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح بخشان، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی.
۳. برآمدن عباسیان، نادری، نادر، ۱۳۸۴، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، چاپ اول، سخن.
۴. برگزیده قصاید ناصر خسرو، به کوشش طاهری مبارکه، غلام محمد، ۱۳۸۲، چاپ اول، سمت.
۵. تاریخ در ترازو، زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۹، چاپ ششم، امیرکبیر.
۶. تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)، شفیع کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۰، چاپ سوم، آگه.
۷. تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، لمیتون، آن. ک، ۱۳۷۲، ترجمه یعقوب آژند، نی.
۸. تصویری از ناصر خسرو، دشتی، علی، ۱۳۶۲، به کوشش مهدی ماحوزی، چاپ اول، جاویدان.
۹. جامعه شناسی خودکامگی، رضا قلی، علی، ۱۳۷۷، چاپ اول، نی.
۱۰. حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، سنایی غزنوی، ۱۳۷۷، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانش‌گاه تهران.
۱۱. حکیم اقلیم عشق: تأثیر متقابل دین و ادبیات در زندگی و آثار حکیم سنایی غزنوی، بروین، ی. ت، ۱۳۷۸، ترجمه مهیار علوی مقدم و محمدجواد مهدوی، چاپ اول، آستان قدس رضوی.
۱۲. دیوان اشعار، سنایی غزنوی، بی تا، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ چهارم، سنایی.
۱۳. دیوان اشعار، قبادیانی، ناصر خسرو، ۱۳۷۰، تصحیح محقق و مینوی، چاپ چهارم، دانش‌گاه تهران.
۱۴. طلایه‌دار طریقت (نقد و شرح شعر و اندیشه سنایی با گزیده‌ای از حدیقة الحقیقة)، درگاهی، محمود، ۱۳۷۳، چاپ اول، ستارگان.
۱۵. طنز پردازان ایران از آغاز تا پایان دوره قاجار، بهزادی اندوهجردی، حسین، ۱۳۸۲، چاپ اول، داستان.
۱۶. گریز از آزادی، فروم، اریک، ۱۳۷۵، ترجمه عزت الله فولادوند، مروارید.

۱۷. ماجرای غم انگیز روشن‌فکری در ایران، یثربی، یحیی، ۱۳۷۹، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم.
۱۸. مثنوی‌های حکیم سنایی، سنایی غزنوی، ۱۳۴۸، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، دانش‌گاه تهران.
۱۹. مرزهای ناپیدا، اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۷۶، چاپ سوم، یزدان.
۲۰. نوشته‌های بی‌سرنوشت، اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۷۱، چاپ اول، آرمان.
۲۱. هجو در شعر فارسی: نقد و بررسی شعر هجوی از آغاز تا عصر عبید، نیکوبخت، ناصر، ۱۳۸۶، چاپ اول، دانش‌گاه تهران.
۲۲. هفت گفتار درباره سنایی و عطار و عراقی، اختر، محمدسلیم، ۱۳۷۵، چاپ اول، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

